

مداخله مدیر دفتر در امر قضا؛ نقدی بر ماده ۵۴ قانون آیین دادرسی مدنی

الیاس یاری^۱

چکیده

با وجود قاعده لزوم مباشرت قاضی در انجام امور قضایی، ماده ۵۴ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی صلاحیت ممیزی دادخواست، صدور اخطار رفع نقص و رد دادخواست ناقصی که پس از اخطار رفع نقص تکمیل نشده را به مدیر دفتر تفویض کرده است. این مقاله به روش توصیفی تحلیلی، این رویه را از دو بعد نظری و عملی مورد بررسی قرار می‌دهد و آن را واجد ایراد تشخیص می‌دهد. از بعد نظری، صدور قرار رد دادخواست توسط مدیر دفتر خلاف اصول سی و چهار، شصت و یک، یکصد و پنجاه و شش و یکصد و شصت و هفتم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران و نیز خلاف موازین شرعی است که بر انحصار قضاوت به قاضی دلالت می‌نمایند. از بعد عملی، ممیزی دادخواست از حیث پرداخت هزینه دادرسی، ابطال تمبر مالیاتی وکیل و تقویم صحیح خواسته، جنبه قضایی دارد و نیازمند تفکیک دعوای مالی از غیرمالی، تشخیص نهادهای معاف از پرداخت هزینه دادرسی و قواعد تقویم خواسته است. افزون بر این، کنترل دادخواست از حیث ذکر «تعهدات و جهات استحقاق» و «ادله و وسایلی که خواهان برای اثبات ادعای خود دارد»، منوط به توانایی استنباط قواعد ماهوی دعوای مطروحه و قواعد اثبات می‌باشد که مدیر دفتر فاقد چنین قابلیت است.

واژگان کلیدی: استدلال، دادخواست، قرار رد دادخواست، مدیر دفتر، نقص.

۱. استادیار گروه حقوق، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه ایلام، ایلام، ایران
e.yari@ilam.ac.ir

درآمد

بر اساس ماده ۱۴ قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب، تمام اقدامات و تحقیقات به وسیله رئیس دادگاه یا دادرس علی‌البدل انجام می‌شود و اتخاذ تصمیم قضایی و انشای رأی با قاضی دادگاه است. در ماده ۱۰ این قانون نیز وجود یک دفتر برای دادگاه پیش‌بینی شده است. مطابق ماده ۱۴ تمام اقدامات و تحقیقات و نیز اتخاذ تصمیم قضایی و انشای رأی در صلاحیت قاضی است. در نقطه مقابل و از طریق مفهوم مخالف وصف، باید مدیر دفتر را مسئول اقدامات غیر قضایی دانست؛ شروع رسیدگی در این دادگاه نیز منوط به تقدیم دادخواست است (مواد ۴۸ و ۵۱ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی مصوب ۱۳۷۹) و تنظیم دادخواست به وجه صحیح، سنگ بنای یک دادرسی عادلانه است. به همین دلیل، احراز کامل یا ناقص بودن دادخواست در ابتدای دادرسی از اهمیت زیادی برخوردار است؛ اشتباه در این تشخیص ممکن است منتهی به توقیف یا رد دادخواست کامل یا به جریان افتادن دادخواست ناقص شود که هر دو ثمرات نامطلوبی چون اطاله دادرسی را در پی خواهد داشت. برابر ماده ۵۳ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی در صورتی که شرایط بندهای ۲ تا ۶ ماده ۵۱ در دادخواست رعایت نشده یا به دادخواست و پیوست‌های آن برابر قانون تمبر الصاق نشده یا هزینه تأدیه نشده باشد، دادخواست توقیف می‌شود. در این حالت، مدیر دفتر مکلف است ظرف دو روز نقایص دادخواست را به صورت کتبی و مفصل به خواهان اطلاع داده و از تاریخ ابلاغ به مدت ده روز به او مهلت می‌دهد تا نقایص را رفع نماید. چنانچه در موعد مقرر اقدام به رفع نقص ننماید، دادخواست به موجب قراری که مدیر دفتر و در غیاب مشارالیه جانشین او صادر می‌کند، رد می‌گردد. این قرار ظرف ده روز از تاریخ ابلاغ قابل اعتراض در دادگاه است. رأی دادگاه نیز قطعی است. هم‌چنین بر اساس ماده ۵۶ هرگاه در دادخواست خواهان یا محل اقامت او معلوم نباشد، ظرف دو روز از تاریخ رسید دادخواست به موجب قراری که مدیر دفتر دادگاه و در غیبت مشارالیه جانشین او صادر می‌کند، دادخواست رد می‌شود.

در وضعیت فعلی، اختیارات مدیر دفتر موجب بروز پرسش‌های بنیادینی است؛ آیا اقدام مدیر دفتر در بررسی کامل یا ناقص بودن دادخواست و صدور اخطار رفع

نقص، عمل «قضایی» است؟ آیا صدور قرار رد دادخواست، «قضاوت» محسوب می‌شود؟ در صورتی که ماهیت عمل مدیر دفتر واجد صبغه قضایی باشد، بر چه اساسی می‌توان تفویض این اختیار را به مدیر دفتر دادگاه توجیه کرد؟

برای پاسخ به این پرسش‌ها، ناگزیر از ارائه بحثی مختصر درباره تعریف قضا و استدلال هستیم؛ زیرا برای نتیجه‌گیری مناسب درباره اختیارات مدیر دفتر ابتدا باید این مفاهیم تبیین شود؛ پس از این بحث مقدماتی، موارد صدور قرار رد دادخواست دفتری بررسی و در هر یک از این مصادیق درباره لزوم یا عدم لزوم استدلال و قضایی بودن یا نبودن عمل مدیر دفتر بحث خواهیم کرد.

۱. قضا و استدلال حقوقی

قضا به فصل خصومت بین متخاصمین و حکم به ثبوت ادعای مدعی یا به عدم حق او بر مدعی علیه تعریف شده است (خویی، بی‌تا/۱: ۵). در برخی تعاریف، مفهوم ولایت در قضاوت مورد نظر واقع شده و قضا را عبارت از ولایت شرعی بر حکم در مصالح عامه از طرف امام دانسته‌اند (عاملی، ۱۳۸۱: ۲/۶۵). این تعاریف نشان از اهمیت قضاوت در فقه اسلامی دارد. در حقوق کنونی نیز صرف نظر از لزوم یا عدم لزوم وصف اجتهاد، در بیان شرایط قاضی گفته شده است که دادرسی باید دارای قوه مستنبطه باشد و بتواند کلیه احکام را از روی ادله آن استنباط نموده و فروع حادثه را رد به اصول نماید (سنگلچی، ۱۳۸۱: ۱۳۸۱). در خصوص جایگاه مدیر دفتر در فقه اسلامی نیز باید توجه داشت که تاریخ فقه حاکی از مشارکت افرادی مانند منشی، دربان، کاتب، جلواز و زندان‌بان در امر قضاوت است که از آنان با عنوان «اعوان قاضی» یاد شده است (جعفری لنگرودی، ۱۳۸۱: ۱/۱۷۰). تشکیل دفتر دادگاه را نیز اغلب فقها تأیید و از آن با عنوان دیوان القضا یا دیوان الحکم یاد کرده‌اند (جعفری لنگرودی، ۱۳۸۱: ۲/۷۱۲). وظایف این افراد امور غیر قضایی مانند ثبت احکام قضا و کنترل مراجعان به محکمه بوده و قضاوت بین اشخاص وظیفه انحصاری قاضی بوده است.

از اصول متعدد قانون اساسی نیز می‌توان انحصار قضا به قاضی و منع مداخله غیرقاضی در آن را دریافت. برای مثال اصل سی و چهارم قانون اساسی پس از این که دادخواهی را حق مسلم هر فرد دانسته، همه افراد ملت را دارای حق دسترسی به

دادگاه به شمار آورده و هرگونه ممانعت در این دسترسی را منع کرده است. اصل شصت و یک، یکصد و پنجاه و نه و یکصد و شصت و هفتم نیز در این راستا است و از این اصول بر می آید که مخاطب تمام احکام آمره فوق و مجری اصلی دادگستری، دادگاه و قاضی دادگاه هستند. با لحاظ این تفکیک، تشکیلات قوه قضاییه در ایران طبق ساختار سازمانی آن شامل مشاغل قضایی و غیرقضایی است (سرباز، ۱۴۰۴: ۳۲۲).

برای تشخیص عمل قضایی از سایر اعمال دادگاه، معیارهای متنوعی ارائه شده است؛ برخی از این معیارها شکلی و صوری است. به موجب این نظریه‌ها، اعمال قضایی تفاوت ماهوی با اعمال اداری ندارد. تنها ممیز اساسی این اعمال، تشریفات و شکل وقوع آن‌ها است. اعمال قضایی آن گروه از اعمال دولتی است که با آیین خاص از طرف محاکم انجام می‌شود (کاتوزیان، ۱۳۸۹: ۷۶). برخی دیگر معیارهای مادی را پیشنهاد کرده‌اند که در سه دسته شامل معیار مبتنی بر وجود اختلاف، معیار مبتنی بر ساختمان عمل دادگاه و معیار مبتنی بر هدف است. از نظر گروه اول، عنصر تعیین کننده عمل قضاوتی وجود دعوی و اختلافی است که به قاضی احاله شده است (صدرزاده افشار، ۱۳۹۰: ۵۶). گروه دوم معتقدند خصوصیت عمل قضاوتی در ساختمان عمل باید جست‌وجو شود. عمل قضاوتی دارای سه عنصر ادعا، احراز و تصمیم است (شمس، ۱۳۸۲: ۱/۲۰۶). گروه سوم بر معیار هدف تمرکز کرده و معتقدند هدف دادرس از رسیدگی به دعوی، احراز صحت یا عدم صحت ادعا است؛ زیرا ضمانت اجرای هیچ قاعده‌ای نمی‌تواند جزء آن نباشد. باید قبلاً تجاوز به آن را احراز کرد، سپس ضمانت اجرای آن را به مرحله اجرا گذاشت؛ در غیر این صورت، احکام ترافعی فرقی با دستورهای ساده اداری نخواهد داشت (صدرزاده افشار، ۱۳۹۰: ۵۸).

بر اساس دکترین حقوقی، وجه ممیزه عمل قضایی از ترتیبات اداره قضایی مانند ارجاع پرونده، این است که اعمال اخیر مستدل نبوده و قابل شکایت نمی‌باشند (شمس، ۱۳۸۲: ۲/۲۰۹)؛ طبق اصل یکصد و شصت و ششم قانون اساسی: «احکام دادگاه‌ها باید مستدل و مستند به مواد قانونی و اصولی باشد که بر اساس آن حکم صادر شده است». بند ۴ ماده ۲۹۶ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب

در امور مدنی نیز یکی از ارکان رأی دادگاه را ذکر جهات، دلایل، مستندات، اصول و مواد قانونی که رأی بر اساس آن صادر شده دانسته است. درباره مفهوم استدلال گفته شده است: تلاش برای درست جلوه دادن حکم هنگام تصمیم‌گیری درباره پرونده‌ای قضایی. دادرس همواره برای توجیه حکم خود، قیاسی منطقی می‌سازد که مقدمه نخست آن (صغری) یعنی بیان کننده واقع است و مقدمه دوم آن (کبری) یعنی بیان کننده حکم می‌باشد (جعفری تبار، ۱۳۸۸: ۱۱۴). در خصوص نحوه احراز صغری نیز گفته شده است؛ صغری یا شرایط ویژه یک مسأله حقوقی به سادگی به چنگ نمی‌آیند بلکه باید درک و توصیف شوند و این نیز نیازمند تفسیر و سنجش است؛ زیرا وقایع حقوقی در یک دعوی اطلاعاتی خام نیستند، بلکه بیشتر وقایعی به شمار می‌آیند که گزینش شده و بر حسب مقولات حقوقی دسته‌بندی شده‌اند (برمن، ۱۳۷۶: ۷۵). برخی معتقدند مهم‌ترین عنصر فرایند استدلال قاضی است؛ زیرا حکم نتیجه آن چیزی است که بر وجدان دادرس نشسته است (صادق‌منش، ۱۳۹۱: ۲۱۷). در خصوص نحوه شناسایی تصمیمات قضایی و تفکیک آن از سایر تصمیمات گفته شده است تصمیم قاضی را تنها زمانی قضایی توصیف می‌کنند که با استفاده از استدلال‌ها، مجاری و ابزارهای حقوقی انشاء شده باشد (کیوان‌فر، ۱۳۹۰: ۱۵۶). اجرای این تکلیف با دشواری‌هایی روبه‌رو است؛ زیرا همان‌طور که گفته شده است کلمات و جملات تشکیل دهنده زبان، گاه دارای چند معنا هستند و مشخص نیست کدام یک از این معانی مورد نظر گوینده بوده است (انصاری، ۱۳۸۷: ۲۱). این خصوصیت نامتعیین بودن زبان، احراز منظور مقنن را دشوار می‌سازد؛ اجمال، سکوت، ابهام و تعارض در متون قانونی نیز بر سختی احراز منظور مقنن می‌افزاید. در چنین شرایطی قاضی ناگزیر از تفسیر قانون در چارچوب نظام حقوقی است. برای دستیابی به تفسیر صحیح، قاضی می‌تواند با استناد به روح قانون، تفسیر به نفع متهم، حمل کلام قانون‌گذار بر تأسیس و نه تأکید، استناد به مذاکرات مقدماتی قانون، سکوت در مقام بیان است، مفهوم مخالف و ... مقصود واقعی مقنن را کشف نماید (الشریف، آرای، ۱۳۹۶: ۲۲).

۲. فلسفه اخطار رفع نقص از دادخواست

یکی از مهم‌ترین قواعد آیین دادرسی مدنی، رعایت تشریفات در انجام اعمال دادرسی است؛ در تبیین مفهوم عمل دادرسی گفته شده است منظور از عمل هر اقدام و رفتاری است که در ایجاد، تطور و خاتمه دادن به دادرسی مؤثر باشد. این اعمال هم می‌توانند از سوی اصحاب دعوا و وکلا و شهود و کارشناسان انجام گیرند و هم از سوی قاضی و اشخاصی که تحت نظر او اقدام می‌کنند؛ مانند مدیر دفتر و مأمور ابلاغ (مولودی، ۱۳۹۷: ۲۳۰). قانون آیین دادرسی مدنی ایران نیز به اهمیت تشریفات در طرح دعوی واقف بوده و می‌توان گفت مهم‌ترین تکلیفی که در مسیر مطالبه حق بر دوش خواهان گذاشته، تنظیم دادخواست مطابق تشریفات قانونی است. در اهمیت دادخواست، آن را پایه قضاوت دانسته‌اند که جامع و رسا بودن آن، از زحمت دادرس می‌کاهد و کشف حقیقت و حکومت را بر وی آسان می‌کند (متین دفتری، ۱/۱۳۸۸: ۳۱۶). این اهمیت دادخواست ایجاب می‌کند که برای تخطی از مقررات مربوط به آن، ضمانت اجرای متناسبی وجود داشته باشد. در صورتی که تنظیم دادخواست مطابق تشریفات قانونی نباشد، دو ضمانت اجرا قابل تصور است؛ تصحیح و رفع نقص از عمل ناقص یا بطلان عمل. در ترجیح ضمانت اجرای اول گفته شده است که به صورت کلی یکی از واکنش‌ها در برابر عمل ناقص، دادن فرصت و امکان تصحیح عمل است. به این ترتیب که اگر در جریان دادرسی، عیب یا نقص عمل برطرف شود، همه آثار یک عمل صحیح بر آن مترتب خواهد شد. تجربه نشان داده است که هر چقدر ابطال و بی‌اثر کردن اعمال موجب تضییع وقت و هزینه و اطاله دادرسی می‌شود؛ اصلاح و ترمیم و تصحیح و دادن فرصت جبران کارایی و مطلوبیت دارد. چنان‌که قانون‌گذار بعضی از این گرایش را در نهادهایی هم‌چون اخطار رفع نقص از دادخواست، تصحیح خواسته و تصحیح رأی مورد توجه قرار داده است (مولودی، ۱۳۹۷: ۲۳۰). حقوق‌دان دیگری ضمانت اجرای دوم یعنی اعطای فرصت رفع نقص را منطقی دانسته است؛ با این استدلال که مطابق اصول کلیه آن‌چه را که قانون الزام کرده افعال آن اثری نخواهد داشت، مگر این‌که قانون تصریح به بطلان در صورت افعال کرده باشد (بروجردی، ۱۴۰۱: ۱۵۸). در خصوص نقص دادخواست مقنن از ضمانت اجرای تصحیح استفاده کرده و فرصتی برای رفع نقص از دادخواست ناقص

قائل شده است. بر این اساس، نقص دادخواست از حیث مواردی که در ماده ۵۱ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی آمده به موجب ماده ۵۴ همین قانون قابل رفع است. البته همان‌طور که برخی متذکر شده‌اند، باید توجه داشت که دیگر عوامل بی‌اعتباری دادخواست، از جمله اسباب صدور قرار رد دعوی (ماده ۸۴) و قرار عدم استماع دعوی (ماده ۲) قابل رفع و اصلاح تلقی نمی‌شود (شکوهی‌زاده و عربیان، ۱۳۹۷: ۱۴۷).

۳. موارد صدور اخطار رفع نقص توسط مدیر دفتر

موارد صدور اخطار رفع نقص در ماده ۵۳ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی منصوص شده است. با توجه به این‌که این موارد هر کدام ویژگی‌های خاص خود را دارند، نقش استدلال در احراز هر یک به طور مستقل بررسی می‌شود.

۱-۳. عدم تأدیه هزینه دادرسی

یکی از تکالیف خواهان در دادخواست پرداخت هزینه دادرسی و الصاق تمبر قانونی است. بر اساس ماده ۵۰۲ هزینه دادرسی عبارت است از هزینه برگ‌ها که به دادگاه تقدیم می‌شود و هزینه قرارها و احکام دادگاه. ماده ۵۰۳ نیز مقدار این هزینه‌ها را بر اساس ماده ۳ قانون وصول برخی از درآمدهای دولت و مصرف آن در موارد معین دانسته است. در ماده ۳ قانون پیش‌گفته در خصوص دعاوی مالی نصاب معینی از خواسته به عنوان هزینه دادرسی مراحل بدوی و شکایت از آراء در نظر گرفته شده است و مبنا و میزان هزینه دادرسی با توجه به مالی یا غیرمالی بودن دعوی متفاوت است (مهاجری، ۱۳۸۸/۴: ۳۵۵-۳۵۸). برای تشخیص این دو گفته شده در وهله اول باید حق مالی را از غیر مالی تفکیک کرد؛ حق مالی آن است که اجرای آن به طور مستقیم برای دارنده ایجاد منفعتی نماید که قابل تقویم به پول باشد؛ مانند حق مالکیت و حق طلب؛ حق غیر مالی آن است که اجرای آن منفعتی که به طور مستقیم قابل تقویم به پول باشد ایجاد نکند؛ مانند حق ابوت، بنوت و زوجیت (شمس، ۱۳۸۲/۱: ۳۸۷).

برای تمیز دعوای مالی از غیر مالی نیز معیارهایی ارائه شده است؛ مانند آن که، نتیجه مستقیم دعوی، افزایش دارایی مدعی باشد؛ دعاوی که تثبیت مالکیت

مدعی یا اعلام آن را نسبت به مال مشخصی دنبال می‌کند، مانند الزام به انتقال رسمی مورد معامله؛ دعاوی که موضوع آن حق مالی مانند ارتفاق، انتفاع و حقا به باشد؛ و دعاوی که خواسته آن قابل تقویم به پول باشد (مهاجری، ۱۳۸۹: ۱۵۹). با وجود همه تلاش‌های دکترین جهت ایضاح دعاوی مالی و غیرمالی، مصادیق متعددی وجود دارد که رویه قضایی درباره مالی یا غیرمالی بودن آن دچار اختلاف است.^۱ تمام دشواری‌های مربوط به هزینه دادرسی در خصوص محاسبه تمبر مالیاتی وکیل هم صدق می‌کند؛ بر اساس ماده ۴ آیین‌نامه تعرفه حق‌الوکاله، حق المشاوره و هزینه سفر وکلای دادگستری مصوب ۱۳۹۹ در صورتی که وکیل کسری تمبر مالیاتی داشته باشد، دفتر شعبه مکلف به قبول وکالت‌نامه وی است و در اجرای ماده ۵۴ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی بدو جهت ابطال تمبر مالیاتی به وکیل اخطار صادر می‌گردد. در ماده ۹ و در بند ب ماده ۱۳ آیین‌نامه مذکور برای دعاوی مالی و غیر مالی دو تعرفه جدا در نظر گرفته شده است.

یکی دیگر از مواردی که در بحث هزینه دادرسی نیازمند استدلال است، تشخیص موارد معافیت از پرداخت هزینه دادرسی است. ماده ۶۹۰ قانون آیین دادرسی مدنی ۱۳۱۸ دولت را معاف از پرداخت هزینه دادرسی اعلام کرده بود. مشابه این مقرر در قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی ۱۳۷۹ منصوص نگردیده است. با توجه به نسخ صریح قانون قدیم این سکوت قانون منشأ اختلاف نظر درباره معافیت یا عدم معافیت دولت از پرداخت هزینه دادرسی بود تا این که دیوان عالی کشور به موجب رأی وحدت رویه شماره ۶۵۲ مورخه ۱۳۸۰/۱/۲۸ حکم به عدم معافیت دولت از پرداخت هزینه دادرسی داد (رفیعی، ۱۳۹۰: ۳۹). با صدور رأی وحدت رویه فوق قاعده کلی بر لزوم پرداخت هزینه دادرسی توسط دولت استوار شد، لکن حتی صدور این رأی هم به اختلاف نظرها پایان نداد؛ زیرا پیش از صدور این رأی، در قوانین خاص معافیت‌هایی برای برخی

۱. مانند دعوای ابطال رأی داور که سرانجام دیوان عالی کشور بر اساس رأی وحدت رویه شماره ۸۳۶-۲۸/۶/۱۴۰۲ با این استدلال که در این دعوی خواهان معمولاً در پی کسب منفعت مالی نیست نظر به غیرمالی بودن آن داد (پایگاه ملی اطلاع‌رسانی قوانین و مقررات کشور). مصادیق دیگری نیز وجود دارد که هنوز رویه قضایی درباره مالی یا غیرمالی بودن آن به اجماع نرسیده است؛ مانند مطالبه سهم الارث، اعتراض شخص ثالث به رأی افراز، ابطال سند اجاره، فک رهن، تعدیل مال الاجاره، الزام موجر به انجام تعمیرات اساسی (زراعت، ۱۳۹۱: ۹۸۶).

نهاده‌ها و سازمان‌ها در نظر گرفته شده بود^۱. بعد از صدور رأی وحدت رویه فوق، نسخ یا بقای این مقررات خاص محل تردید است. از یک طرف، عام لاحق ناسخ خاص سابق شناخته نمی‌شود و می‌توان گفت قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی به عنوان قانون عام، قوانین خاص قبلی را نسخ نمی‌کند یا به تعبیر اصولیون، خاص مقدم عام مؤخر را تخصیص می‌زند. از طرف دیگر، توجه به عموم و اطلاق مواد ۵۰۱ تا ۵۰۳ قانون پیش گفته نظر دیگری را توجیه می‌کند. مطابق این نظر با توجه به قید عبارت «سایر قوانین و مقررات در موارد مغایر ملغی می‌گردد» در ماده ۵۷۹ هیچ نهاد و سازمان یا اداره دولتی از پرداخت هزینه دادرسی معاف نیست (زراعت، ۱۳۹۱: ۹۹۹). هم‌چنین پس از صدور رأی وحدت رویه شماره ۶۵۲ قوانین خاص متعددی وضع شده است که برخی نهاده‌ها به موجب آن از شمول پرداخت هزینه دادرسی معاف شده‌اند^۲. در اینجا در مقام نقد دیدگاه‌های فوق نیستیم و هدف بیان این واقعیت است که اعلام نظر درباره این معافیت‌ها در زمان بررسی دادخواست، مستلزم آگاهی از مباحث اصولی چون عام و خاص و تخصیص و نسخ و ... است که نمی‌توان از مدیر دفتر انتظار آگاهی از این مباحث را داشت.

۲-۳. نام، نام خانوادگی، اقامتگاه و شغل خوانده

بر اساس بند ۲ ماده ۵۱ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی ذکر نام و نام خانوادگی و اقامتگاه و شغل خوانده در دادخواست ضروری است؛ هم‌چنین بر اساس ماده ۵۲ در صورتی که هر یک از اصحاب دعوی عنوان قیم یا متولی یا وصی یا مدیریت شرکت و امثال آن را داشته باشد، باید در دادخواست تصریح شود. عدم رعایت این بند مطابق ماده ۵۳ از موارد توقیف دادخواست است. در خصوص این بند باید گفت: آنچه مدیر دفتر باید احراز نماید، صرفاً نوشته شدن موارد فوق در دادخواست است، اما این که دعوی متوجه شخصی است که در دادخواست به عنوان خوانده معرفی شده یا نه، شخصی که به عنوان مدیر یا قیم

۱. از باب مثال می‌توان به ماده ۱۷ اساسنامه بنیاد مسکن مصوب ۱۳۶۶، ماده ۳۲ قانون توزیع عادلانه آب مصوب ۱۳۶۱، ماده واحده لایحه قانونی راجع به معافیت بنیاد مستضعفان از پرداخت هزینه دادرسی در تمام مراجع قضایی مصوب ۱۳۵۸، ماده ۱۰ قانون تأسیس شرکت پست جمهوری اسلامی ایران مصوب ۱۳۶۶ اشاره کرد.

۲. مانند ماده ۲۰ اساسنامه جمعیت هلال احمر مصوب ۱۳۹۷ و بند ۱۳۲ قانون بودجه مصوب ۱۳۹۰ در خصوص دعاوی راجع به حفظ بیت‌المال.

یا ... معرفی شده واجد این سمت می‌باشد یا نه، مدرک مثبت سمت بر سمت ارائه کننده آن دلالت می‌نماید یا خیر، اموری قضایی و در صلاحیت قاضی است. اقامتگاه خواننده نیز باید با تمام خصوصیات از قبیل شهر و روستا و دهستان و خیابان به نحوی نوشته شود که ابلاغ به سهولت ممکن باشد (تبصره ۱ ماده ۵۱) الکترونیکی شدن ثبت دادخواست نافی رعایت این بند نیست؛ زیرا ممکن است خواننده در زمان ثبت دادخواست خواهان، در سامانه ثبت نام نکرده و گریزی از ابلاغ به شیوه سنتی نباشد؛ حتی ثبت نام پیشین خواننده در سامانه مذکور نیز نافی این تکلیف نیست؛ زیرا ممکن است خواننده در زمان ثبت نام، صرفاً اسم شهر و خیابان خاصی را ذکر کند و نشانی دقیق در سامانه درج نشود؛ دفاتر خدمات قضایی نیز در زمان ثبت آدرس و شغل به اظهارات فرد بسنده می‌کنند و مدارک مثبت صحت آدرس و شغل اعلامی را از متقاضی مطالبه نمی‌کنند (شکری، ۱۴۰۰: ۲۳۸). در صورتی که اقامتگاه خواننده با مشخصات دقیق ذکر نشده باشد، دادخواست ناقص بوده و مستلزم صدور اخطار رفع نقص است. افزون بر این، اختلال سامانه ابلاغ الکترونیک نیز معمولاً رخ می‌دهد و به ناچار باید ابلاغ را به شیوه سنتی انجام داد که در این حالت نیز ذکر دقیق نشانی خواننده موجب تحقق ابلاغ به شیوه صحیح خواهد شد. در تبصره ۴ ماده ۱۳ آیین نامه نحوه استفاده از سامانه‌های رایانه‌ای و مخابراتی نیز در همین راستا مقرر شده است که در صورتی که ارسال پیوست‌های ابلاغیه به صورت الکترونیکی، ممکن نباشد امر ابلاغ به وسیله ابلاغ نامه انجام می‌گیرد.

۳-۳. تعیین خواسته و بهای آن

دادگاه محدود به خواسته‌ای است که خواهان در دادخواست قید می‌کند و اتخاذ تصمیم خارج از خواسته خواهان از موجبات نقض رأی خواهد بود (ابهری، ۱۳۹۸: ۲۱). در بند دو ماده ۵۱، دو تکلیف بر عهده خواهان گذاشته است: تعیین خواسته و تعیین بهای خواسته؛ مگر این که تعیین بها ممکن نبوده یا خواسته مالی نباشد. بدیهی است که نظارت بر دادخواست از حیث رعایت این دو تکلیف همانند هزینه دادرسی منوط به تشخیص دعوای مالی از غیرمالی و نیز قواعد تعیین بهای خواسته یا همان تقویم می‌باشد (مواد ۶۱ تا ۶۳ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی). استنباط این که در چه مواردی در دعوای مالی تعیین

بها ممکن نیست نیز واجد جنبه قضایی است. در خصوص شیوه تعیین خواسته گفته شده است که گرچه در بند ۳ ماده ۵۱ فقط از لزوم تعیین خواسته سخن رفته است، اما موضوع دعوی علاوه بر معین بودن یعنی مردد نبودن بین دو یا چند چیز، باید معلوم و غیر مبهم هم باشد؛ چرا که دادگاه نمی‌تواند به خواسته نامعلوم پی برده و به آن رسیدگی کند. پس خواسته مقرر در بند ۳ ماده ۵۱ اعم از معین و معلوم کردن خواسته می‌باشد و مردد یا مبهم بودن آن موجب اخطار رفع نقص است (محمدی، ۱۴۰۲: ۳۴). با توجه به این مفهوم از تعیین خواسته بی‌شک احراز آن را باید امری قضایی دانست و احراز مردد بودن خواسته و یا مبهم بودن آن به عنوان جهات نقص دادخواست نیازمند استدلال است. برای مثال اگر خواهان در دادخواست، اثبات فسخ یا انفساخ قراردادی را خواسته باشد، گذشته از مردد بودن خواسته، از نظر حقوقی این دو خواسته مانعه الجمع هستند و در یک دادخواست نمی‌توان این دو را نسبت به یک قرارداد مطالبه کرد، اما در صورتی که خواهان در خصوص یک ملک فاقد سابقه ثبتی، دعوی به خواسته افراز یا فروش آن در صورت عدم قابلیت افراز اقامه نماید، این دو خواسته که به نحو ترتیبی مطرح شده است، مردد محسوب نمی‌شود، ولی احراز معین نبودن خواسته در مثال اول و مردد نبودن خواسته در مثال دوم نیازمند استدلال و تفسیر قواعد حقوقی و درک مفهوم فسخ، انفساخ و افراز می‌باشد که علی‌القاعده مدیر دفتر فاقد چنین توانایی است.

۴-۳. ذکر تعهدات و جهات

یکی از اصول راهبردی دادرسی، اصل حاکمیت اراده طرفین بر دعوای مدنی است؛ برخی از این اصل کلی سه قاعده استخراج کرده‌اند: قاعده ابتکار عمل اصحاب دعوی در شروع و خاتمه دعوی، قاعده اختصاص امور موضوعی به اصحاب دعوی و امور حکمی به دادگاه، منع تعدی و تفریط از خواسته و تغییر آن (پوراستاد، ۱۳۸۷: ۹۷). در بیان مفاد اصل تسلط طرفین بر قلمرو موضوعی دعوی گفته شده است هر اقدامی که در راستای تبیین ادعا در دادرسی انجام می‌شود؛ اعم از بیان موضوعات و اثبات آن‌ها، تغییر دعوی و سبب آن در اختیار و تسلط طرفین دعوی قرار دارد (غمامی و محسنی، ۱۳۹۰: ۹۶). بر اساس این تسلط، خواهان در زمان تنظیم دادخواست باید مشخص نماید که مبنای حق او چیست (شمس، ۱۳۹۱: ۳) این امر

برای خواهان نه یک حق و امتیاز، بلکه یک مسئولیت توصیف شده است (مارتین، ۱۳۹۵: ۹۸) بر همین اساس، ماده ۶ قانون آیین دادرسی مدنی فرانسه، طرفین دعوی و از جمله خواهان را در راستای ادعاهای خود مسئول بیان موضوعات متناسب با مبانی آنها دانسته است (محسنی، ۱۳۹۱: ۸۱). بند ۴ ماده ۵۱ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی ایران نیز یکی از شرایط دادخواست را ذکر «تعهدات و جهاتی که خواهان بر اساس آن خود را مستحق مطالبه می‌داند» دانسته است با این قید که «مقصود واضح و روشن» باشد. مطابق ماده ۵۴ عدم رعایت این شرط از موارد توقیف دادخواست است. در خصوص مفهوم تعهد و جهت و ارتباط آن با منشأ دعوی، وحدت نظر در دکترین حقوقی وجود ندارد (محمدی و ابهری، ۱۴۰۲: ۲۵۸). برخی معتقدند تعهدات عبارت از جهاتی است که به موجب آن مدعی خود را مستحق مطالبه می‌داند؛ بدین مفهوم، علاوه بر عقود معین و ایقاعات، قراردادهای موضوع ماده ۱۰ قانون مدنی، الزامات خارج از قرارداد و حتی مقررات قانونی از جهات مستحق مطالبه بودن خواهان محسوب می‌شود (شمس، ۱۳۸۲: ۲/۴۷). برخی دیگر تعهدات را ناظر به اعمال حقوقی منشأ حق مانند عقود و معاملات و جهات را ناظر به الزامات خارج از قرارداد و نیز الزامات قانونی مانند الزام به تقسیم مال مشترک دانسته‌اند (متین دفتری، ۱۳۸۸: ۱/۳۲۲). حقوق‌دان دیگری مفهوم تعهد و جهت را این‌گونه تبیین کرده است: منظور از تعهدات، منشأ استحقاق اعم از اعمال و وقایع حقوقی و مقصود از جهات، آن علت و سبب قانونی است که خواهان به اتکای آن حق مطالبه داشته و به دعوی بر می‌خیزد و نبود آن حتی اگر منشأ حق نیز موجود باشد، دعوی را بی‌جهت خواهد ساخت (محمدی، ۱۴۰۲: ۴۷). در تفاوت منشأ دعوی و سبب آن نیز گفته شده است منشأ دعوی بیشتر ناظر به پایگاه کلی و اصلی حق نقض شده می‌باشد. به عنوان مثال در جایی که یکی از تعهدات مندرج در قراردادی نقض شده باشد، سبب دعوی نقض همان تعهد خاص که مورد نقض واقع شده می‌باشد و نمی‌توان قرارداد را به صورت کلی سبب دعوی به حساب آورد و قرارداد منشأ دعوی بوده و نه سبب آن (موسوی، ۱۳۹۷: ۵۳۸).

در خصوص نظارت مدیر دفتر بر این بخش دادخواست باید گفت؛ با توجه به این‌که قسمت معینی در دادخواست به ذکر این جهت اختصاص نیافته است، خواهان

باید تعهدات و جهات استحقاق خود را در قسمت شرح دادخواست بیان کند و مدیر دفتر نیز برای احراز رعایت این بند ناگزیر از بررسی قسمت شرح دادخواست می‌باشد. با توجه به نظرات دکترین در خصوص تعهد و جهت، به نظر می‌رسد که مدیر دفتر در هر دعوایی تنها با توجه به خواسته خواهان و شناخت ماهیت حقوقی آن است که می‌تواند به احراز رعایت یا عدم رعایت این شرط در دادخواست بپردازد. برای مثال، اگر خواهان دعوایی به خواسته اعلام بطلان قرارداد اقامه و در قسمت شرح دادخواست دلیل بطلان را معلوم و معین نبودن مورد معامله اعلام نماید، مدیر دفتر برای احراز این شرط در دادخواست باید بر مفهوم جهت و سبب در آیین دادرسی و مفهوم بطلان قرارداد و نحوه تمیز آن از مفاهیم مشابه مانند ابطال و عدم قابلیت استناد و نیز اسباب بطلان در حقوق ماهوی (عدم مشروعیت جهت، فقدان قصد انشاء، مبهم بودن مورد معامله و ...) تسلط داشته باشد. در تمایز بطلان از ابطال گفته شده است که بطلان احراز یک واقعه مادی خارجی و تصدیق توسط محکمه است و ابطال یک ایقاع ارادی به حالت انشایی است (میرنژاد بروجنی، ۱۴۰۳: ۳۹۴). هم‌چنین در دعوی اعلام فسخ قرارداد به استناد خیار تبعض صفقه، مدیر دفتر باید به مفهوم فسخ و نیز اسباب فسخ (عیب، غبن، تبعض صفقه و ...) آگاهی داشته باشد. بدون درک این مفاهیم احراز کامل یا ناقص بودن دادخواست از حیث ذکر تعهدات و جهت استحقاق میسر نمی‌شود. به عنوان قاعده کلی می‌توان گفت؛ مدیر دفتر بدون احاطه بر مفاهیم حقوق ماهوی مرتبط با دعوی مطروحه نمی‌تواند به ممیزی دادخواست از حیث رعایت شرط مذکور بپردازد.

۳-۵. درخواست خواهان از دادگاه

بند ۵ ماده ۵۱ ذکر آنچه را که خواهان از دادگاه درخواست دارد، به عنوان یکی دیگر از شرایط دادخواست ذکر کرده است. در ماده ۷۲ قانون آیین دادرسی مدنی ۱۳۱۸ نیز این شرط وجود داشت. برخی در بیان مفهوم این بند معتقد بودند که خواسته دعوی یا اصلی است یا تبعی. درخواست اصلی ناظر به ماهیت حقوق مورد اختلاف است و درخواست تبعی، درخواست درجه دوم و به طور ثانوی است. به عنوان مثال خواهان دعوایی به خواسته تحویل مبیع مطرح می‌کند و چون احتمال می‌دهد این دعوی به علت بطلان عقد پذیرفته نشود، درخواست تبعی استرداد ثمن

در صورت بطلان عقد را نیز مطرح می‌کند (متین دفتری، ۱۳۸۸: ۳۲۴). این تفسیر با این ایراد روبه‌رو است که به نوعی خواسته مردد را مجاز می‌شمارد. برخی دیگر معتقدند این بند ناظر به آن بخش از درخواست‌های خواهان است که عنوان خواسته بر آن صدق نمی‌کند مانند خسارات دادرسی و خسارت تأخیر یا عدم انجام تعهد که از متفرعات دعوای اصلی است (شمس، ۱۳۸۲/۲: ۵۰). این نظر نیز قابل پذیرش نیست؛ زیرا بند ۵ ماده ۵۱ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی عدم ذکر آن‌چه را که خواهان از دادگاه درخواست دارد، از موارد نقص دادخواست دانسته است و منطقی نیست عدم اشاره خواهان به درخواست‌هایی که عنوان خواسته بر آن صادق نیست از موجبات نقص دادخواست باشد؛ زیرا ممکن است خواهان تمایلی به مطالبه این موارد نداشته باشد؛ بنابراین باید تفسیری درباره این بند ارائه شود که صدور اخطار رفع نقص به علت عدم ذکر آن قابل توجیه باشد. در همین راستا حقوقدان دیگری تفسیر مناسب‌تری ارائه و معتقد است: منظور این بند توضیح خواسته مندرج در دادخواست تقدیمی است؛ از آن‌جا که در ردیف طراحی شده در دادخواست برای تعیین خواسته و بهای آن جای کافی برای توضیح پیرامون خواسته دعوی نیست؛ در فرم دادخواست، قسمتی برای ادای توضیح پیرامون دعوای مطروحه و خواسته دعوی وجود دارد که در این قسمت، خواهان آن‌چه را که از دادگاه تقاضا دارد با توضیحات بیشتری بیان می‌کند (ابهری، ۱۳۹۸: ۲۶). با توجه به نظر اخیر باید گفت؛ احراز رعایت این شرط در دادخواست امری قضایی و نیازمند قوه استنباط و استدلال است و مدیر دفتر توان ممیزی این بخش از دادخواست را ندارد.

۳-۶. ذکر ادله اثبات دعوی

طبق بند ۶ ماده ۵۱ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی ذکر ادله و وسایلی که خواهان برای اثبات ادعای خود دارد از اسناد و نوشته‌ها و اطلاع مطلعین و غیره در دادخواست ضروری است؛ ادله مثبت به ترتیب و واضح نوشته می‌شود و اگر دلیل گواهی گواه باشد؛ خواهان باید اسامی و مشخصات و محل اقامت آنان را به‌طور صحیح معین کند. عدم رعایت این بند از موارد توقیف دادخواست است ممکن است گفته شود تکلیف خواهان صرفاً به ذکر ادله اثبات دعوا خلاصه می‌شود و دفتر دادگاه نیز صرفاً باید به این نکته توجه نماید که خواهان

در ستون دلایل دادخواست، دلایل خود را ذکر کرده باشد؛ صرف نظر از این که دلایل مذکور در زمره ادله اثبات دعوی بوده و توان اثباتی ادعای خواهان را داشته یا نداشته باشد، اما این نظر قابل پذیرش به نظر نمی‌رسد؛ زیرا اولاً، قید «به ترتیب و واضح» نشان می‌دهد که قانون‌گذار به چیزی فراتر از صرف ذکر دلایل نظر داشته و خواهان باید قواعد معینی را در ذکر دلایل مراعات نماید تا بتوان گفت؛ ادله به ترتیب و واضح ذکر شده است؛ ثانیاً، این بخش دادخواست ناظر به مهم‌ترین تکلیف خواهان یعنی اثبات ادعا است و خواهان باید قواعد اثبات را نیز در آن مراعات نماید و رعایت این قواعد فقط با تکمیل قسمت دلایل دادخواست به هر شیوه‌ای محقق نمی‌شود. همان‌طور که گفته شده است؛ حق دارای دو مرحله است: مرحله ثبوت و آن وجود واقعی حق است و مرحله اثبات و آن نمایاندن وجود آن در مرحله دادرسی می‌باشد (امامی، ۱۳۹۱/۶: ۲۰). اثبات حق به احراز واقع‌ای بستگی دارد که خواهان باید برای آن دلیل بدهد (کاتوزیان، ۱۳۸۸/۱: ۶۲). در نتیجه حقی که در عالم ثبوت محقق شده، اما دلیل اثباتی برای آن تدارک دیده نشده است در دادگاه منشأ اثری به نفع دارنده آن نخواهد بود.

بند ۶ ماده ۵۱ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی خواهان را مسؤول ذکر ادله و وسایل اثبات دعوی دانسته است؛ با این قید مهم که «به ترتیب و واضح» نوشته شوند؛ معنای دو قید اخیر روشن نیست و معلوم نیست، خواهان باید بر اساس چه معیاری ترتیب دلایل را صورت دهد، اما در هر حال این دو قید نشان از اهمیت ذکر این بند در نظر قانون‌گذار داشته است. این اهمیت خالی از وجه نیست؛ همان‌طور که گفته شده است ذکر ادله اثبات دعوا توسط خواهان موجب می‌شود تا خوانده به صورت کامل بر دعوایی که به طرفیت او اقامه شده، معرفت یافته و بتواند دفاعیات خود را به نحو متناسب تدارک ببیند (اسماعیل عمر، ۲۰۰۴: ۲۹۱)؛ از طرفی با ذکر تمام دلایل در دادخواست، خواهان مجبور می‌شود تمام دلایل خود را افشا و راه غافلگیر کردن خوانده در جریان دادرسی با ارائه دلایل جدید توسط خواهان مسدود شود. البته خواهان در ذکر هر دلیلی در دادخواست آزاد نیست، با این که ادله به صورت مطلق استعمال شده، اما با توجه به قواعد ادله اثبات، دلایلی باید در دادخواست ذکر شود که قانون آن را به عنوان دلیل پذیرفته و

عنوان «دلیل اثبات دعوی» بر آن صادق باشد؛ زیرا آن گونه که گفته شده است حقوق ایران نظام قانونی ادله را برگزیده است؛ بدین معنا که قانون ادله‌ای که می‌تواند و باید وجدان دادرس را اقناع نماید و نیز توان اثباتی هر یک را پیش‌بینی کند (شمس، ۱۳۸۴/۳: ۹۷). ادله اثبات دعوی نیز بر اساس قانون مدنی عبارت از اقرار، گواهی، سند، سوگند و اماره می‌باشد که قانون آیین دادرسی مدنی، کارشناسی و تحقیق و معاینه محل را به آن افزوده است. علی‌رغم احصاء ادله در قانون در خصوص برخی مصادیق دلیل اختلاف نظر وجود دارد؛ برای مثال می‌توان صدای ضبط شده طرف مقابل را نام برد؛ برخی معتقدند صدا اگر با اطلاع قبلی فرد ضبط شده باشد سندیت دارد و اگر چنین نباشد به نوعی شنود غیر مجاز تلقی و قابل استناد نیست (محسنی و رضایی‌نژاد، ۱۳۹۰: ۸۱). این وضعیت ممکن است موجب بروز ابهاماتی شود؛ در صورتی که خواهان در ستون دلایل به صدای ضبط شده خوانده اشاره کرده باشد آیا مدیر دفتر می‌تواند با این استدلال که صدای ضبط شده دلیل محسوب نمی‌شود، آن را از موجبات نقص بدانند؟ به علاوه قید «به ترتیب و واضح» که به عنوان وصفی برای نحوه ذکر دلایل ذکر شده است، چگونه توسط مدیر دفتر احراز می‌شود؟ در صورتی که خواهان در ستون دلایل به سوگند اشاره کرده باشد، اما نوع آن (بتی، استظهاری، تکمیلی) را مشخص نکرده باشد با توجه به قید به «ترتیب و واضح» آیا چنین دادخواستی از حیث دلایل کامل یا ناقص است و در هر حال قضاوت در این باره نیازمند قوه استدلال نیست؟

به نظر می‌رسد که احراز کامل بودن دادخواست از حیث ذکر ادله و وسایلی که خواهان برای اثبات ادعای خود دارد، نیازمند احاطه مقام ممیز بر مفاهیم حقوقی ادله اثبات دعوی مانند تعریف دلیل، نظام ادله قانونی، نظام ادله معنوی، شناخت انواع دلیل مانند اقرار، شهادت شهود، سند (عادی و رسمی)، اماره (قانونی و قضایی) معاینه و تحقیق محلی، کارشناسی، سوگند و اقسام آن (بتی، تکمیلی، استظهاری) می‌باشد.

۷-۳. رد فوری دادخواست توسط مدیر دفتر

بر اساس ماده ۵۱ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی ذکر نام و نام خانوادگی، نام پدر، سن، اقامتگاه و حتی‌الامکان شغل خواهان

در دادخواست، ضروری است. ضمانت اجرای این تکلیف نیز در ماده ۵۶ بیان شده است: «هرگاه در دادخواست خواهان یا محل اقامت او معلوم نباشد؛ ظرف دو روز از تاریخ رسید دادخواست، به موجب قراری که مدیر دفتر و در غیاب وی جانشین او صادر می‌کند، دادخواست رد می‌شود». از آن‌جا که در این ماده مدیر دفتر بدون اخطار به خواهان، دادخواست او را فوراً رد می‌کند به آن رد فوری دادخواست گفته‌اند (کریمی و پرتو، ۱۴۰۱: ۳۰). درباره قطعیت یا تجدیدنظرپذیری این قرار اختلاف نظر وجود دارد؛ برخی با اتکا به وحدت ملاک مواد ۳۴۴ و ۳۸۸ در مورد رد دادخواست تجدیدنظر و فرجام این قرار را ظرف ده روز از تاریخ الصاق به دفتر دادگاه قابل اعتراض می‌دانند (شمس، ۱۳۸۲: ۲۹). این عقیده قابل دفاع به نظر نمی‌رسد؛ زیرا مواد ۵ و ۳۳ اصل را بر قطعیت احکام گذاشته و در موارد سکوت و تردید باید به این اصل رجوع کرد؛ مواد ۳۴۴ و ۳۸۸ نیز ناظر به قرار رد دادخواست تجدیدنظر و فرجامی است که از دادگاه صادر می‌شود و نمی‌توان این حکم را به قرار رد فوری دادخواست بدوی که مدیر دفتر آن را صادر می‌کند تسری داد. علاوه بر این، ماده ۵۶ جایگزین ماده ۸۳ قانون آیین دادرسی مدنی ۱۳۱۸ گردیده است. در ماده ۸۳ قرار مذکور قابل اعتراض اعلام شده بود؛ با توجه به عدم تنصيص این حکم در ماده ۵۶ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی باید معتقد بود نظر مقنن بر قطعیت این قرار بوده است (ابهری، ۱۳۹۸: ۳۴). در موقعیت فعلی، در صورت اشتباه مدیر دفتر دو صدور قرار، هیچ طریق شکایتی برای تصحیح یا عدول از آن وجود ندارد و خواهان ناگزیر از اقامه مجدد دعوی و پرداخت دوباره هزینه دادرسی است. در دعاوی مقید به مهلت ممکن است فرصت طرح دوباره دعوی به دلیل انقضای مهلت نیز وجود نداشته باشد.

برآمد

۱- ماده ۵۴ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی وظیفه کنترل و ممیزی دادخواست از حیث رعایت شرایط قانونی را به مدیر دفتر دادگاه سپرده و علاوه بر صدور اخطار رفع نقص، او را مجاز به صدور قرار رد دادخواست نیز دانسته است. در ماده ۵۶ نیز در صورت نامعلوم بودن خواهان یا محل اقامت او، مدیر دفتر ملزم به صدور قرار رد دادخواست گردیده بدون این که این قرار قابلیت اعتراض داشته باشد؛ این در حالی است که قضاوت درباره رعایت یا عدم رعایت این شرایط، امری قضایی و نیازمند قوه استدلال و استنباط است.

۲- احراز پرداخت هزینه دادرسی به نحو صحیح نیازمند این است که مقام ممیز، حق مالی را از حق غیرمالی و نیز دعوای مالی را از دعوای غیرمالی تمیز داده و بر نهادهای معاف از پرداخت هزینه دادرسی که در قوانین خاص به صورت پراکنده منصوص شده است و قواعد تقویم خواسته مالی احاطه داشته باشد. هم‌چنین کنترل دادخواست از حیث ذکر «تعهدات و جهات استحقاق خواهان به نحو واضح و روشن» و نیز ذکر «ادله و وسایلی که خواهان برای اثبات ادعای خود دارد» آن هم به ترتیب و واضح، نیازمند درک مفاهیم حقوق ماهوی مرتبط با دعوای مطروحه و نیز قواعد اثبات دعوی می‌باشد. سپردن ممیزی این امور به مدیر دفتر که یک حقوق‌دان حرفه‌ای نیست، در بسیاری از موارد منتهی به توقیف یا رد دادخواست کامل یا به جریان افتادن دادخواست ناقص می‌شود که نتیجه‌ای جز اطاله دادرسی در پی ندارد.

۳- مداخله قاضی دادگاه در فرض اشتباه مدیر دفتر در صدور اخطار رفع نقص امکان‌پذیر نیست؛ زیرا مطابق صدر ماده ۶۴ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی مدیر دفتر در صورتی باید پرونده را فوراً به نظر قاضی برساند که آن را تکمیل تشخیص دهد و با وصف تکمیل نبودن دادخواست بر اساس تشخیص مدیر دفتر، تکلیف رساندن پرونده به نظر قاضی منتفی است. هم‌چنین نظارت قاضی یک نظارت پسینی است و به زمانی موکول شده است که خواهان نقائص اعلامی مدیر دفتر را برطرف نکرده و مدیر دفتر نیز قرار رد دادخواست صادر کرده باشد و این قرار مورد اعتراض خواهان قرار گیرد؛ هرگونه اظهارنظر قاضی پیش

از این مرحله نیز ممکن است، اعلام نظر ماهوی پیش از صدور رأی تلقی و به عنوان تخلف انتظامی مشمول بند ۱ ماده ۱۵ قانون نظارت بر رفتار قضات قرار گیرد. آنچه بر وخامت اوضاع می‌افزاید این است که رأی دادگاه قطعی است و در صورت اشتباه قاضی هیچ راه شکایتی در دسترس خواهان نخواهد بود.

۴- این وضعیت موجب اجحاف به خواهان است؛ زیرا در صورت طرح دعوای مجدد صرف‌نظر از اطاله دادرسی باید هزینه دادرسی را دوباره پرداخت نماید؛ هم‌چنین در دعوای مقید به مهلت مانند اعتراض به عملیات ثبتی، به دلیل انقضای مهلت طرح دعوی اساساً امکان تقدیم دادخواست مجدد وجود ندارد.

۵- بنا به جهات فوق، اصلاح قانون در این بخش، سلب صلاحیت صدور اخطار رفع نقص و صدور قرار رد دادخواست از مدیر دفتر و سپردن آن به قاضی یک ضرورت در حقوق ایران است.

فهرست منابع

الف. فارسی

- * ابهری، حمید (۱۳۹۸)، آیین دادرسی مدنی دو، چاپ دوم، تهران: مجلد.
- * امامی، سیدحسن (۱۳۹۱)، حقوق مدنی، جلد ششم، چاپ چهاردهم، تهران: اسلامیه.
- * انصاری، باقر (۱۳۸۷)، نقش قاضی در تحول نظام حقوقی، چاپ نخست، تهران: میزان.
- * بروجردی، آقامیرزا محمد، (۱۴۰۱)، اصول محاکمات حقوقی، چاپ دوم، تهران: شرکت سهامی انتشار.
- * پوراستاد، مجید (۱۳۸۷)، «اصل حاکمیت اراده اصحاب دعوای مدنی»، فصلنامه حقوق، مجله حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران، دوره ۳۸، شماره ۳.
- * جعفری تبار، حسن (۱۳۸۸)، فلسفه تفسیری حقوق، چاپ نخست، تهران: شرکت سهامی انتشار.
- * جعفری لنگرودی، محمدجعفر (۱۳۸۱)، دایره المعارف علوم اسلامی قضایی، جلد نخست، تهران: گنج دانش.
- * رفیعی، احمد (۱۳۹۰)، «معمای معافیت دولت از پرداخت هزینه دادرسی»، مجله حقوقی دادگستری، سال هفتاد و پنجم، شماره ۷۳.
- * زراعت، عباس (۱۳۹۱)، محشای قانون آیین دادرسی مدنی، چاپ دوم، تهران: شمشاد
- * سرباز، سکینه و پروین خیرالله (۱۴۰۴)، «بررسی استقلال سازمانی قوه قضاییه؛ با تأکید بر امور اداری، استخدای و تشکیلاتی در ایران و آمریکا»، مجله حقوقی دادگستری، دوره ۸۹، شماره ۱۱۵.
- * سنگلجی، محمد (۱۳۸۱)، آیین دادرسی در اسلام، چاپ چهارم، قم: حدیث امروز
- * الشریف، محمد مهدی، آرای، حمید، (۱۳۹۶)، «پلورالیسم استدلال حقوقی در پرتو تفسیرهای متعارض»، دوفصلنامه حقوق تطبیقی، سال چهارم، شماره ۱.
- * شکری، محمد (۱۴۰۰)، «نارسایی‌های خدمات الکترونیک قضایی ایران در

مواجهه با حقوق مراجعان»، دو فصلنامه علمی حقوق فناوری‌های نوین، دوره ۲، شماره ۴.

* شکوهی زاده، رضا و عربیان اصغر (۱۳۹۷) «تمیز نقص شکلی دادخواست از سایر اسباب بی اعتباری دعوی»، فصلنامه پژوهش حقوق خصوصی، سال هفتم، شماره ۲۵.

* شمس، عبدالله (۱۳۸۲)، آیین دادرسی مدنی، جلد نخست، چاپ پنجم، تهران: نشر میزان.

* شمس، عبدالله (۱۳۸۲)، آیین دادرسی مدنی، جلد دوم، چاپ چهارم، تهران: میزان.

* شمس، عبدالله (۱۳۸۴)، آیین دادرسی مدنی، جلد سوم، چاپ نخست، تهران: انتشارات دراک.

* شمس، عبدالله (۱۳۹۳)، «سبب، امور موضوعی و توصیف آن‌ها در دعوای مدنی»، فصلنامه تحقیقات حقوقی، دوره ۱۷، شماره ۶۵
* صادق‌منش، جعفر و فرخی نیا، علی (۱۳۹۱)، «مبنا، روش و جایگاه استدلال قضایی»، مجله حقوقی دادگستری، دوره ۷۶، شماره ۷۹.

* صدرزاده افشار، سیدمحسن (۱۳۹۰)، آیین دادرسی مدنی و بازرگانی، چاپ یازدهم، تهران: جهاد دانشگاهی.

* غمامی، مجید و محسنی، حسن (۱۳۹۰)، آیین دادرسی مدنی فراملی، چاپ نخست، تهران: شرکت سهامی انتشار

* کاتوزیان، ناصر (۱۳۸۸)، اثبات و دلیل اثبات، جلد نخست، چاپ ششم، تهران: میزان.

* کاتوزیان، ناصر (۱۳۸۹)، اعتبار امر قضاوت شده، چاپ هشتم، تهران: شرکت سهامی انتشار.

* کریمی، عباس و پرتو، حمیدرضا (۱۴۰۱)، آیین دادرسی مدنی، جلد دوم، چاپ سوم، تهران: دادگستر.

* کیوانفر، شهرام (۱۳۹۰)، مبانی فلسفی تفسیر قانون، چاپ نخست، تهران: شرکت سهامی انتشار.

- * مارتین، ریموند (۱۳۹۵)، «اصول راهبردی دادرسی مدنی»، برگردان: اسماعیل شایگان، چاپ نخست، تهران: میزان
- * متین دفتری، احمد (۱۳۸۸)، آیین دادرسی مدنی و بازرگانی، جلد نخست، چاپ سوم، تهران: انتشارات مجد.
- * محسنی، حسن (۱۳۹۱)، ترجمه قانون آیین دادرسی مدنی فرانسه، چاپ دوم، تهران: شرکت سهامی انتشار.
- * محسنی، حسن، رضایی نژاد، امیرحسین (۱۳۹۰)، «حقوق و اخلاق، تأملی پیرامون اعتبار صدای ضبط شده بدون اخطار»، مجله حقوقی دادگستری، سال هفتاد و پنج، شماره ۷۳.
- * محمدی، سام (۱۴۰۲)، آیین دادرسی مدنی؛ دادرسی و واریسی، چاپ دوم، تهران: مجد
- * محمدی، سام و ابهری، حمید (۱۴۰۲)، «مقایسه و تمایز نحوه دعوی با منشأ، جهت، سبب، خواسته، علت و استحقاق»، مطالعات حقوقی تطبیقی معاصر، دوره ۱۴، شماره ۳۲.
- * موسوی امیرحسام (۱۳۹۷)، «واکاوی فقهی حقوقی جهت خواسته در دعاوی مدنی»، پژوهشنامه حقوق اسلامی، دوره ۱۹، شماره ۲.
- * مولودی، محمد؛ حاجی عزیزی، بیژن؛ هویدا، مهدی (۱۳۹۷)، «تصحیح اعمال ناقص در دادرسی مدنی»، فصلنامه مطالعات فقه و حقوق اسلامی، دوره ۱۰، شماره ۱۹.
- * مهاجری، علی (۱۳۹۱)، دعاوی مالی و غیرمالی در حقوق ایران و فرانسه، چاپ دوم، تهران: فکرسازان.
- * میرنژاد بروجنی، سیدرسول (۱۴۰۳)، «حقوق دعاوی؛ سنتز برگرفته از دیالکتیک حقوق ماهوی و حقوق دادرسی مدنی»، مجله حقوقی دادگستری، دوره ۸۸، شماره ۱۲۸.
- * هارولد برمن (۱۳۷۶)، «استدلال حقوقی»، برگردان: مسعود حبیبی، ماهنامه کانون وکلا، شماره ۱.

ب. عربی

- * عاملی ابو عبدالله، شمس‌الدین محمد بن مکی (۱۴۰۱)، الدروس الشرعیه فی فقه الامامیه، الجزء الثانی، چاپ نخست، قم: موسسه النشر الاسلامی
- * خویی، سید ابوالقاسم (بی‌تا)، مبانی تکمله المنهاج، جلد نخست، نجف: مطبعه الآداب.
- * اسماعیل عمر، نبیل و خلیل، احمد (۲۰۰۴)، قانون اصول المحاکمات المدنیه، چاپ نخست، لبنان: منشورات الحلبي الحقوقیه.

